



عباس خان سرتیپ چناری

پدیدآورده (ها) : مومن، ابوالفتح

کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: گنجینه اسناد :: بهار و تابستان 1379 - شماره 37 و 38
از 34 تا 46

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/92271>

دانلود شده توسط : سارا سلطانی

تاریخ دانلود : 14/08/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

عباس خان

سر تیب چناری



ابوالفتح مؤمن

جهت فهم و درک هر چه روشنتر و بهتر تحولات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی تاریخ معاصر ایران، ناگزیر از بذل توجه و پژوهش در خصوص حوادث و وقایع نواحی و مناطق مختلف کشور هستیم.

این وقایع و رویدادها ممکن است در سایه خیزش و خواسته‌های اجتماعی مردم و با اصرار حاکمان و اشخاص سیاسی - مذهبی و یا نظامی شکل گرفته باشد. بنابراین هر گونه رفتار و عملکرد افراد و شخصیت‌های مفیول و یا منفور جامعه با عکس العمل مثبت و یا منفی اجتماعی و نهادهای قدرت مواجه می‌شود و می‌تواند خمیرمایه هر گونه تحول و دگرگونی باشد. از طرف دیگر این رخدادها نشانگر سیر تحولات حیات اجتماعی در شئون مختلف نیز هست. بر این اساس ما در این مقاله بر آنیم که با بررسی یکی از شخصیت‌های نظامی - ایلی منطقه اسدآباد همدان برگزیده‌ای از تاریخ منطقه و کشور، نور و روشنائی در حد بضاعت و دستمایه خویش بیاوریم.

عباس خان سر تیب چناری از رجال نظامی - ایلی اواخره دوره ناصری و از نقش آفرینان حوادث غرب کشور، در همراهی و همگامی با شورش خونبار سالار آذولنه علیه انقلاب مشروطه بود.

اما قبل از اینکه وارد بحث و بررسی راجع به زیستگاه و بومگاه اصلی و اولیه و بیان اعمال و نقش عباس خان در تحولات منطقه شویم، ابتدا لازم می‌دانیم که در مورد اسدآباد و منطقه چهاردولی به ارائه مطالبی چند پراکنده پرداخته شود.

بخش اسدآباد، آخرین بخش غربی استان همدان است. که از شمال به بخش قره از شهرستان سنندج، از شمال شرقی و مشرق به چهار بیلوک از شهرستان همدان، از جنوب شرقی شهرستان تویسرکان، از جنوب به بخش کنگاور و شهرستان کرمانشاه و از غرب به شهرستان سنقر و کلیانی استان کرمانشاهان محدود می‌شود.

بخش اسدآباد از چهار بیلوک تشکیل شده است:

- ۱- بیلوک جلگه افشار ۲- بیلوک چهاردولی ۳- بیلوک فارسینج
- ۴- بیلوک کلیانی

- جلگه افشار: در گرم داگرد شهر اسدآباد قرار دارد و از شمال غربی به چهاردولی، از شمال شرقی به چهار بیلوک (مسینه رود) از غرب و شمال غربی به کلیانی و فارسینج، از جنوب به کنگاور، از جنوب شرقی به تویسرکان و از شرق به چهار بیلوک محدود می‌شود. جلگه افشار، رادیویی از کوه‌های بلند احاطه کرده است. اغلب دهات آن در زمینهای وسیع و هموار و حاصلخیز قرار دارد و معمولاً این جلگه با تمام دهات و اراضی مزروعی در اختیار حاکم و حاکمران اسدآباد قرار داشته است. چنانکه در دوره مورد بحث در اختیار طایفه افشار و رختیای ایشان بود. نام گذازی جلگه به اسم افشار خود گویای این مطلب می‌باشد. چرا که حاکم اسدآباد سلیمان خان صاحب اختیار از طایفه افشار و قبیله فاسملو بود.

- چهاردولی: بیلوک، چهاردولی در شمال اسدآباد واقع است، از

شمال به فروه از غرب به سنفر و کلبانی از جنوب به جلگه افشار و از شرق به چهار بلوک محدود می‌باشد.

کلبانی در غرب اسدآباد، از شمال غربی و غرب به سنفر، از جنوب و شرق به جلگه افشار و از شمال شرقی به چهاردولی محدود می‌شود.

فارسبیج (بوزیر) این بلوک در جنوب غربی اسدآباد، از شمال به سنفر، از شرق به جلگه افشار، از جنوب به صحنه و از جنوب شرق به کنگاور و از غرب به سنفر محدود است (۱).

اما خود شهر اسدآباد از قدیم الایام آباد بوده و احتمالاً هسن «آریانا» است که ایسیدروس خاراکسی از آن نام برده است و حتی در منابع دوران اسلامی آورده شده که این شهر در زمان فتح ایران توسط سپاهیان اسلام اردوگاه لشکر مسلمین بوده و از طرف دیگر آثار و کتیبه‌هایی که در این شهر کشف شده گویای قدمت شهر مذکور در دوره‌های مختلف است. بخصوص کتیبه مسجد جامع آن که به خط کوفی می‌باشد.

با نگاهی به منابع دوران اسلامی و قرون اولیه به اهمیت و قدسیت شهر اسدآباد می‌توان پی برد. این حوقل در صورت الارض درباره شهرهای مشهور جبال می‌نویسد: «شهرهای مشهور جبال: همدان و رودزنور و رامن و بروجرد و کرج و فراونده (نهاوند) و شهر زرنور و که رود اصفهان است... اسدآباد و دینور و قرمیین و (۳)». در جای دیگر این حوقل می‌نویسد: «اما راههای سرزمین جبال، از همدان به اسدآباد ۱۵ فرسخ است... اسدآباد نیز شهری خوب با مردمانی نیرومند و روستاهایی پهناور و پردرآمد است (۴)». حدود العالم من المشرق الی المغرب، اسدآباد را اینگونه توصیف می‌کند: «اسدآباد، کرمانشاهان، مرچ، شهرکهای اندر بره حجاج انبوه و آبادان او با نعمت (۵)».

باتوجه به نوشته‌های مورخین مذکور می‌توان نتیجه گرفت که اسدآباد یکی از چند شهر مهم و بزرگ منطقه جبال بوده که با دینور و همدان و کرمانشاه و بروجرد برابری می‌کرده است. از آن مهمتر واقع شدن این شهر در مسیر جاده ابریشم است که در واقع از این طریق شرق ربه بصره، تبریز و بغداد متصل می‌ساخت. در دوران اسلامی نیز از طریق همین مسیر و ناحیه قنوجات مسلمین گسترش یافت و بعدها نظارت و کنترل می‌شد. باتوجه به اهمیت عتبات عالیات در عراق و زیارت این اماکن مقدسه توسط شیعیان که از مسیر اسدآباد می‌گذشت، اهمیت این شهر را دوچندان می‌ساخت. حتی ناصرالدین شاه قاجار و رضاشاه پهلوی نیز از همین مسیر به زیارت عتبات عالیات مشرف شدند. از آنجائی که محل سکونت و قلعه بازمانده از عباس خان چناری در قریه چنار از قرای بلوک چهاردولی می‌باشد، ناگزیر از آنیم که توضیحی هر چند مختصر راجع به منطقه چهاردولی و وجه تسمیه آن بدهیم.

منطقه چهاردولی و یا چاردوری و یا به زبان کردی چرداوری، یکی از بلوکات بخش اسدآباد می‌باشد که در شمال بخش مذکور واقع شده است. در خصوص وجه تسمیه منطقه مزبور چندین نظر مختلف و گاهی متضاد عنوان شده است. چنانکه دکتر گلزاری در کتاب کرمانشاهان - کردستان مجلد اول آورده که چون چهار طرف منطقه توسط کوه احاطه شده است به این خاطر آن را چاردوری نامیده‌اند (۶).

ولی عده‌ای دیگر از مورخین از جمله آیت‌اله محمد مردوخ کردستانی در کتاب تاریخ کرد و کردستان نام این منطقه را برگرفته شده از طایفه چرداوری می‌داند (۷). ولی آنچه از منابع و فولکلور مردم منطقه می‌توان استنباط کرد این است که منطقه چاردولی و یا چرداوری اسم مکان می‌باشد و برگرفته شده از اسم قوم و طایفه‌ای نیست. چرا که طایفه چهاردولی در آذربایجان شرقی در اطراف مپانه ساکن هستند و ترک تبارند و سرکرده سواران آنان نیز سنییم خان چهاردولی بوده است. حتی در کتب دیگر راجع به منطقه کردستان از برگرفته شدن اسم منطقه از شکل جغرافیایی آن حکایت دارد. چنانکه بهمن کریمی در کتاب جغرافیای متصل غرب ایران منطقه چاردولی را یکی از بازده بلوک کردستان آورده و در قسمت طوایف ساکن در کردستان اسم و نامی از چاردولی نیارده است.

منطقه چهاردولی یا ۲۸ بارجه آبادی دارای سردمانی کردتبار می‌باشد که به زبان کردی تکلم می‌کنند. از مجموعه روستای منطقه مذکور تنها روستای چنار عباس خان دارای ساکنینی ترک نابو بوده که به زبان ترکی صحبت می‌کنند که این حکایت از ناهمگون بودن مردم چنار عباس خان از نظر قومی و زبانی با مردم منطقه چهاردولی می‌کند. ساکنین این روستا باید به همراه فرمانده و سرکرده خود یعنی حاجی خان پدر عباس خان افشار از جای دیگری به این منطقه کوچ کرده باشند.

عباس خان از پسران حاجی خان ملقب به صادق السلطان بوده که هنوز تاریخ تولد و مرگ دقیق او بر ما معلوم نگردیده است. عباس خان همراه پدرش که از طوایف افشار فرلیاش می‌باشد (۸) از آذربایجان به منطقه اسدآباد کوچ کرده و در این نواحی ساکن شده‌اند و عموماً حکام اسدآباد از قوم و طایفه افشار بودند. طبق اطلاعاتی که از نوادگان عباس خان بدست آمده، حاجی خان دارای سه سرنه نامهای عباس خان، قاسم خان و علی محمد خان بوده که از بین میان عباس خان دارای شهرت و معروفیت خاصی می‌باشد.

بررسی زندگی پرنسپ و فرزند عباس خان به دلیل فقر منابع و اسناد نمی‌توان تمام زوایا و عملکرد سیاسی نظامی و اجتماعی را منعکس نمود.

عباس خان سرتیپ چناری یکی از سرکردگان ایل افشار همدان بود که در ابتدای امر حرو سواران افشار اسدآباد تحت فرماندهی حاکم وقت اسدآباد یعنی پخان باباخان صاحب اختیار با کسان صداقت خدمت می‌کرد است (۹).

سپهسالار خان صاحب اختیار بدرخان باباخان، رئیس ایل افشار



محمود خان پسر عباس خان چناری

مقیم ساوجبلاغ قزوین و نوه نصراله خان افشار در سال ۱۲۴۵ ه. ق. وارد خدمت دولت شد و در سال ۱۲۴۹ ه. ق. قیصر خانم دختر سی و یک سانه فتحعلی شاه را به زنی گرفت. سلیمان خان از رجال دوره سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه بود. در سال ۱۲۵۵ ه. ق. در سفر هرات همراه محمدشاه قاجار بود و به پاداش خدمات به درجه سرتیپی و به ریاست و سرکردگی هزار نفر سواره خواجه وند عبدالملکی منصوب گردید. بعد از آمدن ناصرالدین میرزا از تبریز به تهران میرزا نقی خان امیر کبیر صدراعظم، در سال ۱۲۶۵ ه. ق. سلیمان خان و نورمحمدخان سردار قاجار دولت را جهت استنانت حسن خان سالار و جعفر قلی خان ابلهخانی، روانه خراسان کرد. سلیمان خان با زبانی که خاص خود وی بود سالار و جعفر قلی خان را به آمدن به تهران راضی کرد و در تهران نیز واسطه بخشایش آنان گردید و سلیمان خان باین کار خود خدمت شایسته‌ای را بدون خوبریزی انجام داد به پاس این خدمت حکومت اسدآباد بدو تفویض گردید (۱۰).

خان باباخان از طرف پدر اداره حکومت اسدآباد را به عهده گرفت و سواران افشار و چهاردوری تحت ریاست او مشغول خدمت بودند. هجنانکه گفته شد عباس خان در قسمت سواره افشار مشغول خدمت بود. حتی در زمان سفر ناصرالدین شاه به عتبات عالیات در عراق به سال ۱۲۸۷ ه. ق. وی جزو سواران افشار بود. ناصرالدین شاه در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «خان باباخان پسر سلیمان خان با زبانی سفیدان و خوانین افشار آمده بودند، سواره افشار و سواره چهاردولی هم آمده بودند» (۱۱). یک سال (۱۲۸۸ ه. ق.) بعد از سفر ناصرالدین شاه به عتبات، عباس خان سرتیپ چناری دست به شورش و طغیان زد و در جاده‌های غرب کشور معترضین تجار و کاروانها می‌شود. علت تمرد و سرکشی عباس خان و جدانشدن وی از سواران افشار تحت ریاست حاکم اسدآباد خان باباخان، در منابع چنین آمده است.

در زمان وزارت جنگ میرزا حسین خان سپهسالار که در تاریخ ۱۳ رجب ۱۲۸۸ ه. ق. مسئولیت وزارت جنگ را به مدت یک ماه و نیم یعنی تا ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ ه. ق. بر عهده داشت (۱۲)، عباس خان نیز همچنان جزو سواران افشار در خدمت حکومت بود. اما بعد از میرزا حسین خان سپهسالار مسئولیت وزارت جنگ به کامران میرزا نایب‌السلطنه سپرده شد. در این زمان کامران میرزا بلافاصله عباس خان چناری را به تهران احضار می‌نماید. تا شاید بتواند املاک و نیول وی را که در اطراف همدان بوده تصاحب کند. عباس خان که از مقاصد سوء شاهزاده آگاهی می‌یابد، از تهران فرار کرده و از آن زمان با تمام نیروهایی که جهت دستگیری وی فرستاده می‌شود وارد نبرد شده و همه آنها را یکی پس از دیگری شکست می‌دهد و حتی در یکی از نبردها چندین عراده توپ را به غنیمت می‌گیرد (۱۳).

در این ایام عباس خان بطور ثابت در یک محل اطلاق نمی‌کرد و دائماً در حال حرکت از یک منطقه به منطقه دیگر بود. جهت دستگیری عباس خان قوای دولتی و نیروهای محلی مرکب از خوانین چهاردولی با هم متحد شده و او را تعقیب می‌کنند. در همین

سال (۱۲۸۸ ه. ق) محمد مرادخان در این تعقیب و گریزها چندین خانوار از رعایای عباس خان رایه عنوان جاسوس مجازات و اموال آنان را توقیف می کند (۱۴). چرا که رعایای عباس خان تمام حرکات و اعمال مامورین دولتی و مخالفین وی رایه او گزارش می دادند. در گزارش مامورین دولتی که در تعقیب عباس خان بودند آمده که: اجتماع اشرار و مقصرین دولت در تمام این دهات چهاردولی و بعضی دیگر طایفه و ایام و دولت دارند همواره برای مقصرین آذوقه حمل می نمایند و عباس خان را از حال و خیال و محل توقف مامورین بلکه از تعداد جمعیت و استعداد با خبر می نمایند چنانکه جاسوسها خود را به صورت و هیئت درپوزه در می آوردند (۱۵).

عباس خان جهت مقابله با فوای دولتی و مخالفین خود با باغیان و اشرار منطقه از جمله نامدارخان خزل نهبانندی متحد و متفق می شد و تواما در راه های کاروان رو و روستاهای کرمانشاه به ایجاد ناامنی و غارت اموال مردم مشغول می شوند. بخاطر فعالیت شدید و تهدیدات جدی عباس خان در ایجاد ناامنی، حسام الملک حاکم کرمانشاه در سال ۱۲۹۲ ه. ق محمدرضاخان ظهیرالملک کرمانشاهی زنگنه را مامور سرکوبی و دستگیر او می نماید (۱۶). این ماموریت با همکاری خوانین منطقه چهاردولی از جمله ولی خان، خسروخان، قاسم خان و محمدصادق خان چهاردولی، که به خاطر اجازات عباس خان دل خوشی از او نداشتند، عملی می گردد. در نهایت این تعقیب و گریز منجر به یک جنگ خونین و فاجعه بار برای مردم منطقه چهاردولی و طرفین درگیر شده که تا به امروز شرح این واقعه، که به جنگ ورمین معروف است، در هر مجلس و محفلی توسط رهبی سفیدان و آگاهان به حادثه برای نسل جوان نقل می شود. در اسناد و نامه های دیوانی و نظامی امیرنظام گروسی شرح این واقعه در گزارش عبدالحسین پسر امیرنظام چنین آمده است: «در چهارشنبه ۱۲ رمضان ۱۲۹۷ ه. ق که این خانه را در گروس بودم خبر رسید که عباس خان چناری و سایر اشرار که همراه او بودند بعد از مقدمه ورمین و زد و خورد با ظهیرالملک که تفصیل آن ذیلا عرض خواهد شد. در این زمان عباس خان با علی خان پسر آقا گروه کردستانی که از اشرار معروف و مشهور کردستان بوده متحد و در کردستان توقف می نماید (۱۷).

جنگ ورمین با توجه به آشنائی نگارنده به منطقه و مصاحبه های مکرر با ممبرین آگاه به این واقعه، ورمین در واقع همان درون می باشد که آثار سختیهای مخروبه آن هنوز باقی است و در نزد مردم چنار به خوبتر معروف است.

شرح این جنگ از زبان ظهیرالملک و شاهزاده صفی الله میرزا سرهنگ، توپخانه چنین نقل شده: «محل نوب را در سیصد قدمی در تپه ای که بر آن مکان مشرف بوده معین کرده اند و سنگر گرفتند؛ عباس خان یکی بی خبر و همگی در خواب بودند. اول آفتاب صدای شبیه اسبها به گوش آنها می رسد و خبردار شده و درگیری آغاز می شود. محمدرضاخان پسر ولی خان چهاردولی اظهار جرات و

جلالت کرده می محاسبا پیش می رود. گلوله ای بر سر او حورده مغزش متلاشی و قوت می نماید. محمدحسین خان برادرش که جنازه او را می بیند و می خواهد که نزدیک برود گلوله ای به سینه او اصابت و او نیز کشته میشود و بدنبال آن یدالله خان برادرزاده ولیخان و حسین نام نوکر مشارالیه که بر سر جنازه آنها می روند نوسیده هر دو به ضرب گلوله مقتول می شدند. و بر اثر حملات توپخانه ای ظهیرالملک یکی از سرجهای قلعه مورد اصابت واقع می شود. بواسطه آن عباس خان و نیروهای وی ناچار از برج شارج و چون استیلا می کنند که فوای محلی و دولتی مهمانشان تمام شده از دهکده بیرون می آیند و توپها را به تصرف خود درمی آورند (۱۸). اخبار این جنگ در روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه چنین منعکس شده است: حسام الملک حاکم کرمانشاه، ظهیرالملک امیر تومان کرمانشاهی را با توپ و فشون به جنگ عباس خان فرستاده و قشون شکست خورده و توپها را از دست می دهند و توسط سواران عباس خان عراده های توپ سوزانده می شوند (۱۹). «خنی گفته می شود در این نبرد عباس خان چناری، ظهیرالملک را دستگیر کرده و چکمه های و کلیچه نر و پالتو او را در می آورد و می خواهد او را به قتل برساند که با عجز و التماس ظهیرالملک از کشتن وی صرف نظر می نماید (۲۰). در این نبرد علاوه بر کشته شدن پسران ولی خان چهاردولی و برادرزاده اش، کسان عباس خان نیز از جمله بافرخان عموزاده وی و رفعاقلی خان پسر علی محمدخان برادر عباس خان نیز به قتل رسیدند. بعد از این جنگ علی محمدخان برادر و محمودخان پسر عباس خان که قبلا با او موافق نبودند با عباس خان متحد و متفق می شوند. در نتیجه این جنگ و گریز و تعقیب تمام مناطق همدان از اسدآباد تا نوپسرکان و حتی نواحی قروه کردستان نیز به آشوب کشیده شد.

بعد از متواری شدن عباس خان از منطقه، ولی خان، خسروخان، قاسم خان و محمدصادق چهاردولی املاکی که عباس خان قبلا به عنایین مختلف متصرف شده بود، تسخیر و دهاتها او را ویران می کنند (۲۱). هرچند که در نامه شریعتمدار افتخار شریعه همدانی به تاریخ ۱۳۱۹ ه. ق از عباس خان دفاع شده و حتی اسامی قزاق خراطیچر (۲۲) و کمک ذکر شده درحالی که این روستاها با توجه به اسناد و مدارک معتبر جزو املاک محمدصادق خان و خسروخان چهاردولی بوده است نه جزو قرا عباس خان (۲۳).

بعد از این جنگ خونبار ولی خان چهاردولی که دو پسر و برادرزاده اش را از دست داده و سماء از عباس خان چناری به دولت مرکزی شکایت می کند و خواهان احقاق حق می شود (۲۴). بدنبال این ناآرامیها در منطقه از طرف دولت مرکزی حسنعلی خان امیرنظام گروسی مامور پایان دادن به این اغتشاشات می گردد (۲۵).

گویا در این ایام امیرنظام گروسی با تدبیر و تطبیع موفق به رام کردن عباس خان چناری می شود و حتی او را دستگیر و به تهران اعزام می کند (۲۶). بدنبال آن امیرنظام گروسی برای مدت کوتاهی طبق خاطرات کاساکسکی وی رایه قره سورانی منطقه همدان



نشسته از راست به ترتیب: خدا مراد خان - یحیی خان - فتح الله خان - محمد صادق خان چهاردولی
 علی آقا خان - محمد ولی خان - غلامرضا خان و ایستاده ها از راست: زیاد خان و احمد خان .

در سال ۱۳۱۳ ه. ق. از طرف دولت ولیخان و شاهمرادخان چهاردولی سامور دستگیری وی می‌شوند (۲۸). که این تعقیب و درگیریها خود باعث ویرانی و ناامنی بیشتر در منطقه می‌گردد. در سال ۱۳۱۴ ه. ق. عبدالحسین میرزا فرمانفرما به وزارت جنگ منصوب شد. با توجه به آشنائی و نفوذ وی در منطقه و املاک وسیعی که در این ناحیه داشت در صدد برگرداندن آرامش و امنیت به منطقه همدان برمی‌آید. بدین منظور از عباس خان سرتیپ چناری نزد مظفرالدین شاه شفاعت نموده و با توافق وی، عباس خان را با حقوق ماهی ۱۶۰ تومان به قوه سوراتی همدان منصوب می‌شود. حکم انتصاب عباس خان که به امضاء و مهر مظفرالدین شاه و وزیر جنگ و حکام همدان می‌باشد راقم سطور آنرا ندیکتی از نوادگان وی به نام علی خان صادقی افشار دیده، در این حکم چنین آمده است: «آنکه چون مراتب خدمتگذاری و لیاقت و مدارج جانتاری و کفایت مقرب الخاقان عباس خان سرتیپ چناری در خاکبای مهر اعلای مبارک همایونی معلوم گردیده و مورد بذل مرحمت و ظهور عنایت شاهانه شده لهذا برای ابراز مکرمت و برحسب استدعای فرزند اسعد او چمنند نامدار سعادتمند..... کناهکار عبدالحسین

منه ووت می‌کند. ولی بعد از سه ماه حقوق شاهانه او قطع می‌شود و عباس خان جهت استمرار ماموریت خود به پسر امیر نظام گروسی که از طرف پدر حاکم کردستان بود متوسل می‌شود ولی امیر نظام دستور به دستگیری مجدد وی می‌دهد. عباس خان چناری به محض آگاهی از این موضوع شبانه از کردستان فرار کرده و خود را به تهران می‌رساند و به سفارت انگلیس رفته و از مور تیمور دوراندا، سفیر انگلیس در ایران، می‌خواهد که مصونیت او را تضمین کند و خواستهایش را به گوش شاه برساند. دوراندا او را امان می‌دهد و درخواستهایش را به اطلاع ناصرالدین شاه فاجانز (۱۳۱۲ ه. ق.) می‌رساند و بدنبال آن ناصرالدین شاه دستور می‌دهد که عباس خان با خانواده‌اش در تهران اقامت و دهات او را در اطراف همدان به دولت واگذار و در عوض دو قریه در حومه تهران به وی داده شود. عباس خان برای تحقق این امر به کرات به صدر اعظم مراجعت می‌نماید، ولی چون نتایج مورد نظر حاصل نمی‌شود (۲۷)، ناچار به همدان برمی‌گردد و با ز دست به ایجاد ناامنی و عارت اموال مردم و کاروانها می‌یازد و از طرف دیگر قره سوران قوی و مقتدری در منطقه نبودن تا بتواند امنیت و ایجاد کند و از پس عباس خان نیز برآید.

میرزا نیرمافرمای وزیر جنگ از هذله السنه میمونه تخافوی نیل (۲۹)... با مبلغ یکهزار و نهصد و بیست تومان بدون رسوم که در ماهی یکصد و شصت تومان می‌شود... شهریه در حق مشارالیه مرحمت و... فرمودیم که در هر ماه از کارگزاران خزانه مبارک نادنب و مراحم فد: بند و شرایط عبودیت ساعی باشد مقرر آنکه معمد و السلطان مستوفیان عظام شرح فرمان مبارک را ثبت نمود در عهد ساخت شهرسوار ۱۳۱۴ ه. ق (۳۰) د.

با این انصاف عباس خان سریب چناری مجدداً جهت برقراری نظم و امنیت در راههای همدان در خدمت دولت فزونی می‌گیرد، وی علاوه بر حقوقی که از دولت دریافت می‌کرد از مسافرین و کاروانها نیز یک تعرفه و رسوم به نام سلامت رو و یاراهداری می‌گرفت هر چند که بعدها دریافت این گونه (رسوم به دستور دولت ممنوع اعلام گردید) (۳۱).

عباس خان با دریافت این حقوق و رسوم علاوه بر ایجاد امنیت راهها و کاروانها باید حقوق سواران و خرچ آنان را از املاکی که در اختیار داشت تأمین می‌کرد.

دوره دوم ضعیفان و سرکشی عباس خان از سال ۱۳۲۰ ه. ق شروع می‌شود و تا این ایام وی همچنان در بست قره سورانی همدان ایضاً نفس می‌کشد. علت این شورش و یاغیگری را صدرالاشرف در خاطراتش چنین می‌آورد: «عباس خان چناری اسدآبادی که سابقاً امنیت طرق همدان سپرده این او بود و حقوق از دولت می‌گرفت، این با باغدار مرحوم عبدالحسین میرزا نیرمافرمای که املاکی در اسدآباد همدان خرید و در صد زیاد کردن آن بود [عباس خان] با او مخالفت می‌کرد، مورد قهر عین الدوله واقع شده اموریت راهها را که با منصلاح آن وقت قره سورانی بود از او گرفت و حقوق دولتی او را هم قطع کرد و بانصد سواره نظام به گرفتن او مامور کرد و بعضی ایلات که با عباس عهد و پیمان داشتند دستور داد که کمک سواره‌های دولتی بکنند» (۳۲).

بدینک این دستور عین الدوله، صدر اعظم وقت، مبنی بر دستگیری عباس خان از جوانین منفقه چهاردولی و دیگر نوامی از جواد عبدالباقی خان سریب وینساری چهاردولی - پسر محمد رضاخان و نوه ولیخان چهاردولی - عبدالکریم قراباشافی و محمد مرادخان جهت تعقیب و سرکوبی عباس خان دعوت بعمل می‌آید (۳۳). باز همانند مرحله اول تعقیب و گریز شروع می‌شود و حتی در یک نبرد در صحرای بهار همدان عباس خان با هشتاد سواره قشون چهارصد نفری، دولت را شکست می‌دهد (۳۴).

در سال ۱۳۲۳ ه. ق حسام الملک، امیرافخم شورینی دوم به حکمرانی کرمانشاهان منصوب شد و حکمرانی او تا سال ۱۳۲۵ ه. ق ادامه داشت در طی این مدت از سوی امیرافخم، عباس خان چناری به قره سورانی کرمانشاه منصوب شد (۳۵) و احتمالاً ماموریت عباس خان، پایان حکمرانی حسام الملک در کرمانشاه ادامه داشته است.

با پیروزی انقلاب مشروطیت ایران سرکشی و یاغیگری عباس

خان شکل دیگری به خود گرفت وی تا قبل از کودتای محمدعلی شاه علیه مشروطیت از اوضاع ناآرام و معشوش کشور استفاده کرده علاوه بر ایجاد ناامی برای تجار و کاروانهای داخلی به تجار و اتباع خارجی نیز دستبرد می‌زد از جمله به اتباع و تجار عثمانی که در ایران و بخدا مشغول تجارت بودند. بدینال این اوضاع ناآرام (۲۵) در حجه ۱۳۲۵) تجار عثمانی مستقیماً با عباس خان چناری وارد مذاکره می‌سوند تا بدین وسیله با انعقاد قراردادی با وی از تعرض او در امان بوده و در ضمن در قبال پرداخت مبلغی بول امنیت و سلامتی تجار و کالاهای آنها را در جاده‌های غرب کشور تأمین کند (۲۶). در آستانه وقوع کودتای محمدعلی شاه علیه مشروطیت و به ثوب بسنن مجلس، در تهران شایعه شد که محمدعلی شاه قاجار جهت انجام اهداف خود (۹ جمادی الاول، ۱۳۲۶ ه. ق) از عباس خان چناری، داودخان کلهر، نظیر علی خان و رحیم خان چیلانلو دعوت نموده که با قوای خود به تهران عازم شوند (۳۷). در حالی که هرگز چنین درخواست و دعوتی در کار نبوده و افراد مذکور هم هیچ وقت عازم تهران نشدند.

عباس خان در این دوره در تلاش بود که با نزدیک شدن به دربار و مخالفین مشروطه و مبارزه با مشروطه خواهان شاید بتواند مقام و منصب خود را از نو احیا کند و همچنین به اهداف مالی و دنیوی خود برسد. عباس خان در این کار از حاکمان محلی چون امیرافخم شورینی و دیگران تاسی می‌جست، حرص و آز دنیوی عباس خان به جایی رسید که حتی به کاروانهای زوار که عازم زیارت عتبات عالیات در عراق بودند هیچ گونه رحم و سزوی و ایاری در عمارت اموال آنان نداشت. حاج عز الممانک اردلان در خاطراتش راجع به این موضوع می‌نویسد: «در راه ما بین همدان و ساوه عدد سوار که بعدها گفتند از سوارهای عباس خان چناری بوده به خیال دستبرد به نالقه سواره را گرفته بودند» (۳۸).

شرایط عباس خان در سال ۱۳۲۸ ه. ق به خاطر کشته شدن پسرش محمدخان بدست مردم ستمدیده به نهایت قساوت قلبی و بی‌رحمی می‌رسد به طوری که روسنای سیرازید که پسرش در آنجا به قتل رسیده بود، با خاک یکسان و مردم بی‌گناه آنجا را قتل عام می‌کند.

محمدخان در قساوت و بی‌رحمی و کشتن انسانهای بی‌گناه بدطولانی داشت و بدون هیچ دلیل و بهانه این افراد را به گونه تنگ می‌سپرد بطوریکه کشته شدن یک سید بدست وی معروف است. داستان از این قرار بوده که محمدخان هنگام عبور از گردنه چنار به اسدآباد یا سیدی زور پومی شود، وی از سید درخواست می‌کند که دعا کند وی بگریزد و چون دعای سید بیچاره اجابت نمی‌شود، محمد خان به سیدی بی‌گناه می‌گوید حال من به ننگم می‌گویم که تو را بکشد و با فشار دادن ماشه سید بخت برگشته را به دماغ می‌فرسد و مایه قتل رساند هاشم خان و عنایت خان که در مقام دفاع از امرالشان که توسط محمدخان به بنما رفته، برمی‌آیند که توسط وی ناجوانمردانه به قتل می‌رسند.

در خصوص میزبانی و فساد اخلاقی محمدخان در روزنامه صوراسرافیل چنین آمده است: «محمدخان بر عباس خان چناری شبانه ست طافح یاسی نفر سوار به خیابان دختر باکره فرخنده خاتم (زوجه میرزا سید حسین) که از محترمان است به فریه بلاغ ملکی آورفته محمدعلی خان برادر آن دختر فرار کرد و آن بی ناموس شقی و همراهانش هر چه خواستند کردند!! و آن دزه را بکللی خراب و غارت نمودند! آن حاتم بیچاره هم الا آن در همدان بستری و مستخول معالجه است!!»

دختر یک نفر از رعایای فریه کمک ملکی قاسم خان چهاردولتی را هم که با پدرش از فریه کمک عازم دیپهی دیگر بوده به عتف و جبر برده و هنوز در خانه اوست!! در وقتیکه از ملک اولاد مرحوم صاحب اختیار عبور می کرده دو نفر رعیت را با اسم اینکه شماها در جزو قشون امیر افخم بوده و عزم گرفتن اشرار را داشته اند نظوری زده که فریانه علی نام بعد از یکسب در گذشت و یکی دیگر قریب به مردن است. خانی نام گماشته محمودخان رعیت محمدحسین خان نواده خانلرخان حسام الملک را بدون جهت در اسدآباد به قتل می رسانید (۳۹)»

محمدخان در شقاوت یکتا و جسور بود چنانکه به عموهای خود قاسم خان و علی محمدخان رحم نکرده و آن دو را به قتل می رساند. در نهایت محمدخان در روستای سیرواند ملکی ساعد همانیون بدست یک زن به طرز وحشتناکی به قتل می رسد و تمام اعضای بدنش توسط مردم قطعه قطعه می شود (۴۰). به مناسبت مرگ وی شعری سروده می شود که هم اکنون نیز بر آغوش مردم چناری است:

نه خان کشند نه خوانی به آلوده فروش سیروانی

ترجمه: نه به دست بزرگی و نه به دست بگی از خوانین کشته شدی، بلکه بوسیله یک آلوده فروش سیروانی کشته شدی.

درست در همین زمان بود که عباس خان از اجزای قراردادی که با تاجار عثمانی داشت، سر باز زد و به ایذا و آزار و عارت اموال آنان می پردازد تا جایی که سفیر عثمانی طی نامه ای (۱۲ جمادی الاخر ۱۳۲۸ ق) در این خصوص به دولت ایران اعتراض می کند و خواهان احقاق حق تجار و اتباع عثمانی می شود (۴۱). در جوابیه ای که ابراهیم خان معاون الدوله وزیر امور خارجه برای سفیر عثمانی ارسال می کند، می نویسد: که عباس خان چناری تحت تعقیب می باشد و با توقیف املاک و دارائی های او اموال مسروقه اتباع دولت عثمانی را وصول و تحویل آنان خواهد شد (۴۲). بدنیان آن در جنگی که بین قوای دولتی و عباس خان روی می دهد وی از قوای دولت شکست می خورد (۴۳). و برای رهائی از مجازات به اصطبل حکومتی در همدان پناهنده می شود (۴۴). ولی عباس خان بدین وسیله به اهداف خود نمی رسد و از طرف دیگر چون تحت تعقیب جدی بوده جهت خلاصی از این مهلکه به حاکم کرمانشاه پناهنده می شود و حاکم مذکور نیز او را پناه می دهد که این امر موجب اعتراض شدید سفیر عثمانی به دولت ایران می گردد (۴۵).

عباس خان در این ایام (۳ رمضان ۱۳۲۸ ه. ق) جهت تقویت سواران خود و بهتر چپاول کردن کاروانها با سواران خزل به رهبری ضرغام السلطان بر نامدارخان متحد می شود و در گرده بید سرخ و صحبه به غارت و تبعه گیری می پردازد و حکومت توسط حکام محلی جهت رفع غائله و ناامنی اقدام به اعزام سوار و توپ به منطقه می نماید (۴۶). عباس خان برای محفوظ ماندن از تعقیب نیروهای دولتی و بازستاندن اموال معصوده شده اش توسط دولت به نظر علی خان سردار اکرم بسا شده می شود. بقرعه علی خان به حکومت همدان اعلان می کند که ضررها و خرابیها که از حکومت به عباس خان رسیده بالغ بر بیست الی سی هزار تومان است و باید شما اثر برداخت کنید (۴۷). حکومت همدان به این نامه و درخواست نظر علی خان جواب مساعدی نمی دهد. نظر علی خان برای مجبور کردن دولت به پرداخت مبلغ فوق به عباس خان و عدم تعقیب وی، دو قافله (چناری) همدان را معصومه و گرو می گیرد (۴۸). از طرف دیگر فعالیت دولت برای دستگیری عباس خان بی نتیجه می ماند چرا که تلاش محمدعلی شاه جهت به دست آوردن تاج و تخت از دست داده، برادر او ابوالفتح میرزا سالارالدوله را ترغیب و تشویق به شورش و طغیان علیه حکومت مشروطه می کند. در ربیع الثانی ۱۳۲۹ ق سالارالدوله وارد کردستان می شود و به خاطر آشنائی که با مردم کردستان، بواسطه حکومت وی در سال ۱۳۲۳ ق در کردستان، داشت باعث می شود که رؤسای ایلات و عشایر کلهر و گوران و سایر طوایف با سرکرده های خود به حمایت و خدمتگزاری وی حاضر شوند مثل دود خان کلهر و نظرعلی خان فتح لشکر و ولی زادگان کردستان و جماعت اسدآبادی مثل عباس خان چناری و کسان او، که یک سپاه بیست هزار نفری تشکیل می دهد (۴۹).

در دوم شعبان ۱۳۲۹ ق عباس خان سرتیپ چناری که در بدو ورود به سالارالدوله به او پیوسته بود از طرف وی مامور تصرف همدان می شود (۵۰). عباس خان در واقع نقش پیش قراوان سپاه سالارالدوله را داشت. شورش خونبار و ویرانگر سالارالدوله علاوه بر خسارات سنگین جانی و مالی گسسته باعث شد تا باغیان و اشیرار در سایه حمایت وی و جزو سپاهیان او دست به هرگونه چپاول و گردنگشی بزنند. در این گیرودار بیشترین ضربه و خسارات مالی و جانی متوجه مشروطه خواهان بود و اگر شهری دیر اعلام حمایت و همبستگی می کرد با خاک یکسان و مردم آن قتل عام می شدند. در این زمینه در کتاب آبی چنین آمده: «پس از آن که اهالی سلطان آباد برای حرمت خودشان مکتوبی به سالارالدوله نوشته و جوابی که به آنها رسیده این بود که اگر عریضه آنها در همان روز ترسیده بود با سی هزار قشون و بیست و دو عراده توپ به طرف سلطان آباد حرکت می کرد که آنجا را بکللی خراب و ویران کند. دو روز بعد از آن چهار صد نفر فرستاد، که شهر را تصرف کنند اغلب از آنها تابعین دردمشهور عباس خان چناری بودند (۵۱)» حکامی که سالارالدوله در شهرهای مختلف منصوب می کرد معمولاً انسانهای خوشنامی نبودند و بیشتر در جهت انتقام جویی و منفعت مالی خود عمل می کردند که رفتار

و عملکرد عباس خان نیز این امر استثناء نبود. در نامه دادخواهی ناظم‌العلاء ملایری راجع به این امر چنین آمده: «حاج سیف‌الدوله با بنده در نهایت خصومت و طمع به علاقجات بنده داشته و موفق به اجرای مقصود خود نمی‌شود واقعه سالارالدوله را برای خود وسیله قرار داده سالارالدوله قبل از حرکت از نهبوند حکومت ملایر را به حاجی سیف‌الدوله واگذار می‌نماید سیف‌الدوله اول حکمی که در حکومت خود می‌کند، عباس خان چناری را مأمور غارت خانه و املاک بنده می‌نماید چهار آبادی معمر بنده را که اهالی آنها معروف به نمولند غارت و فریب سی هزار تومان دارائی رعایا را به غارت می‌برند و بعد عده کثیری می‌کشند (۵۲)».

محمدعلی شاه قاجار که از طریق خاک روسیه وارد ایران شده بود به محض ورود عده‌ای ترکمن دوره خود جمع و به همراه ارشدالدوله قصدحمله به تهران را می‌کند و با تلگراف تصمیمات خود را با سالارالدوله در میان می‌گذارد تا جهت حمله به تهران ناو هماهنگی لازم را به عمل آورد تا سالارالدوله از غرب خود او نیز از شرق به تهران حمله کنند. سپاهیان سالارالدوله با تصرف همدان بدین منظور به سوی تهران پیشروی می‌کنند اما در نبرد معروف توبران (در سوم شوال ۱۲۲۹) سپاه عشایری سالارالدوله شکست خورده و هر کدام به سویی می‌گریزند و سالارالدوله با تمام سرعت به طرف کرمانشاه عقب‌نشینی می‌کند. در این هنگام برای دفع فتنه سالارالدوله و ایجاد امنیت در منطقه غرب، فرمانفرما از طرف صمصام‌السلطنه به توصیه احمد شاه و ناصرالملک به سمت والی غرب تعیین و با یک اردو که از پانصد نفر بختیاری و دو سقز قزاق تشکیل می‌شده، عازم مأموریت خود گردید و پس از ورود به همدان به سمت کردستان پیشرفت ولی در روستای شورجه از مجلل و عباس خان چناری دو فرمانده قوای سالارالدوله شکست می‌خورد و به همدان بازگشته از دولت قوای کمکی می‌خواهد (۵۳). چرا که در این نبرد مجلل السلطان پیشخدمت محمدعلی شاه سوارهای خزال، جمور و کلیانی را به دور خود جمع کرده و همدستان سالارالدوله شدند. سران اردوی مجلل، عباس خان و عبدالباقی خان چهاردولی (۵۴) گردنه را بر اردوی فرمانفرما گرفته و درگیری سختی پیش می‌آید که منجر به شکست فرمانفرما می‌شود و حتی وی گلوله‌ای به بدنش اصابت کرده و مجروح می‌شود. در این نبرد توپهای شنیدر سپاه فرمانفرما بدست سواران عباس خان و عبدالباقی به غنیمت گرفته می‌شود (۵۵). با شکست فرمانفرما شاید عباس خان تا اندازه‌ای توانست انتقام خود را از فرمانفرما که مسبب عزل وی بود بگیرد هر چند که عامل انتصاب عباس خان به قره‌سورانی همدان نیز در سال ۱۲۱۴ ق فرمانفرما بود.

بدنبال شکست اردوی فرمانفرما و مجروح شدن وی بدست سپاهیان سالارالدوله، دولت مشروطه بر آن شد که با اعزام سپاهیان مرکب از مجاهدین ارمنی به سرکردگی یفرم خان و مجاهدین ایرانی به رهبری یارمحمدخان کرمانشاهی و سواران بختیاری به همدان، غائله سالارالدوله را ختم نماید و به غرب کشور امنیت را بازگرداند.

اردوی بختیاری از زنجان و یفرم از عراق (عجم) به سوی همدان حرکت می‌کنند و در همدان به اردوی فرمانفرما ملحق می‌شوند (۵۶) و از آنجا به سوی قلعه (روستا) شورجه که در این زمان تنها عبدالباقی خان و محمودخان پسر عباس خان در آنجا بودند، حرکت می‌کنند. چند روز قبل از نبرد و درگیری، عبدالباقی خان و کودکان را به جای امنی منتقل می‌کند. سواران بختیاری، یفرم خان و فرمانفرما جهت غافل‌گیر کردن عبدالباقی شبانه به سوی شورجه (صولجه) پیشروی می‌کنند و در نبرد سختی که پیش می‌آید عبدالباقی خان و یارانش در قلعه محصور می‌شوند و آنان از داخل قلعه و برجهای آن به دفاع می‌پردازند. حمله سواران بختیاری و مجاهدین کارساز نمی‌آفتد تا اینکه بر اثر شلیک چند گلوله توپ به برج و درب قلعه صدماتی وارد می‌شود و بدین وسیله راه نفوذ برای نیروهای دولتی و مجاهدین هموار می‌گردد و از طرف دیگر تمام شدن مهمات عبدالباقی خان و یارانش در قلعه این فرصت را به سواران و افراد فرمانفرما می‌دهد که به سوی قلعه حمله‌ور شوند که در این حمله یفرم خان ارمنی و سهراب خان پزشکی وی بدست عبدالباقی خان و محمودخان کشته می‌شوند (۵۷). محمودولی میرزا پسر عبدالحمین میرزا فرمانفرما که همراه پدر در این نبرد حضور داشت در این مورد چنین می‌گوید: «با عده‌ای نزد فرمانفرما ایستاده و با دوربین حملات یفرم و مجاهدین را که قلعه شورجه را محاصره کرده بودند، نگاه می‌کردیم. دکتر سهراب که پزشک و از سرسپردگان یفرم بود با چند نفر به درب کوچک قلعه هجوم آورد. ناگهان تیری او را از پای درآورد، یفرم جلو دوید که او را خلاص کند که هدف تبر مدافعان واقع شد و بر زمین افتاد، این ضایعه موجب هجان مجاهدین گردید و با یک حمله همه جانبه خود را به دروازه قلعه رساندند که مانع کشتار مردم شوند و عبدالباقی خان را برای تحقیقات بیشتر زنده بدست آورند. آن جوان از ترس در خمه آردی پنهان شده بود و تنها امیرنظام (عبدالله خان قراگزلو همدانی که همراه یارمحمدخان در همدان منتظر یفرم و فرمانفرما بود) او را شناخت به محض اینکه وی را شناسائی کردند، مجاهدین که از فوت یفرم بی‌نهایت متأثر بودند مجال نداده او را هدف گلوله قرار دادند (۵۸)».

روایت دیگر حاکیست که بعد از تمام شدن مهمات افراد قلعه و قتل یفرم و سهراب خان، محمودخان پسر عباس خان با تنها فشنگی که داشت خودکشی می‌کند و عبدالباقی که مجروح شده بود خود را در برج قلعه پنهان می‌کند که توسط یارمحمدخان کرمانشاهی دستگیر و به نزد فرمانفرما برده می‌شود. عبدالباقی‌خان در مقابل سوالات فرمانفرما از خود چنین دفاع می‌کند، اگر به خانه و کاشانه شما حمله شود آیا چاره‌ای جز دفاع دارید و از این گذشته از قدیم الايام حفظ امنیت چهاردولی با ما بوده است و حال حاضر که مرا به تهران بفرستید و هر چه حکم شد می‌پذیرم (۵۹). ولی مجاهدین به اشاره فرمانفرما و یا خودسرانه بعد از بیرون آمدن عبدالباقی‌خان از چادر فرمانفرما او را به گلوله می‌بندند.

مردم منطقه چهاردولی هنوز یاد این جوان ۲۴ ساله را به خاطر



عبدالباقی خان سر قیپ چهار دولی در جمع عده ای از سوارانش (تفر نشسته)

دارند و از او به عنوان یکه قهرمان یاد می کنند و اشعاری که توسط مادر وی در عزایش سروده شده هنوز هم ورد زبان مردم است و این اشعار عبارت است از:

(۱) کل هانت بان توپ و توپخانه سر کرده ارد و فرمانفرمانه
 (۲) بیرم هلا کرد یازمامی یازین بیداق ملت و بی سپارین
 (۳) باقی و سوار اسپ کائودایه و قربان ای منانو
 (۴) حاشا نوروژه دور شورجه گریا عبدالباقی خان تیر و ارانه گریا
 (۵) ایران ویران جور دیوانه چغل کرداروخانی رمانه
 (۶) درده ژاری مان لی دیوانه و سزای هر خدمت تیروارانه و داد مسلمانان لی مسلمانی ترجمه ابیات این است:

(۱) از سوی بلندی توپ و توپخانه بالا آمد - سر کرده (فرمانده) اردو فرمانفرما است.
 (۲) بیرم صدا داد باز محمدخان را بیازرید و بیرق ملت را به او بسپارید.
 (۳) عبدالباقی خان سوار اسپ سمند است - مادر به فرمان این سر پرود

(۴) داد از آن روز که دور شورجه محاصر شد - و عبدالباقی خان تیرباران شد
 (۵) ایران ویران ظلم و بیداد مامورین دولت است - رفتارشان چون سخال بانکر و خانه خراب کن است.
 (۶) دردمندی عموم از مامورین دولت است - که سزای هر خدمت را با تیرباران می دهد.
 فریاد ای مسلمان از این مسلمانی با کشته شدن یفرم خان بدست عبدالباقی خان چهاردولی قسریه ای جبران ناپذیر بر حزب داشناکسیون وارد شد و بعدها موجب متلانی شدن این حزب گردید. شاید فعالیت گسترده و قدرت این حزب در آینده می توانست خطراتی را برای کشور ایجاد کند. در فرد مذکور هیچ گونه خیری از عباس خان چناری نیست و تنها پسروی محمودخان در معیت عبدالباقی خان در قلعه بود و شاید عباس خان در این ایام به ماموریت درجای دیگری اعزام شده بود و حتی بعید نیست که به اتفاق مجتلی فصد کمک و باری رساندن به افراد قلعه را داشت ولی دیگر خیلی دیر شده بود. از طرف دیگر عباس خان با شناختی که از اردوی دولتی و مجاهدین داشت چندان مشتاق نبود

www.noormags.ir

که خود را وارد مهلکه خطرناکی نماید، چرا که وی در همه حال جانب احتیاط و سلامتی را در نظر می گرفت و هیچ وقت منافع مادی را نه فراموشی نمی سپرد هر چند که بعد از شکست عبدالباقی خان وی توسط سواران بختیاری محاصره شد ولی او توانست به سلامت از این خطر زهائی بابد (۶۰).

بعد از شکست سالارالدوله و سپاهیان عشایری وی، عباس خان همانند سابق مشغول ایجاد ناامنی و چپاول اموال کاروانها و تاجار شد. البته در این کار تنها وی یاور نبود چرا که سردار اکرم عبدالله خان فراگوزلو (امیر نظام بعدی) با او در این کار همراهی و مساعدت داشت.

عباس خان چناری تا سال ۱۳۳۳ ه. ق به غارت و چپال اموال مردم و تاجر مشغول بود. گویا در این ایام به فرقه سورانی کرمانشاه منصوب شد و در زمان اقامتش در کرمانشاه به طرز مشکوکی فوت می نماید (۶۱).

آنچه مسلم است تمام علل این سرکشی و طغیان و زهونی عباس خان چناری در یک امر نهفته نبود. چرا که برخورد بد و طمع کارانه کامران میرزا نایب السلطنه و بعدها فرمانرها از علل ابتدائی و اولیه این امر می باشد و از سوی دیگر خوی عباس خان به نظامی گری و جمع آوری ثروت بی تاثیر نبود، و همراهی حکام محلی در مضایع مختلف با وی او را تشویق و ترغیب به این کار می کرد و البته عباس خان به این حکام حق حساب را برداشت می کرد یعنی در واقع سهم آنان را می داد. برای نمونه در ایامی که عباس خان بخاطر ایجاد ناامنی سخت تحت تعقیب بود امیر افخم شورینی حاکم کرمانشاه نه تنها او را تحویل نداد بلکه او را به فرقه سورانی کرمانشاه منصوب می کند تا بدین وسیله بتواند پول بیشتری از این راه بدست آورد. از طرف دیگر پیوستگی سببی که امیر افخم با سالارالدوله داشت. جهت نامر نمودن منطقه و کمک به سالارالدوله نه تنها خود در مقابل سپاهیان سالارالدوله مقاومتی نمی کند و همراه پدر به عتبات می رود، بلکه دست عباس خان را در ایجاد ناامنی باز می گذارد.

از منابع چنین بر می آید که تنها با یک گزارش نجار همدان به حکومت وقت همدان و امیر نظام عبدالله خان فراگوزلو (سردار اکرم قبلی) مبنی بر تعرض خوانین چهاردولی از جمله قاسم خان، عبدالله خان، عبدالباقی خان و سلیمان خان چهاردولی به کالاهای تجاری آید به تنها خوانین مذکور بازداشت و محاکمه می شوند بلکه سلیمان خان نیز اعدام می گردد (۶۲). پس چگونه بوده که با یک گزارش خوانین مذکور محاکمه و حتی اعدام می شوند. ولی فردی چون عباس خان چناری که گزارشهای مکرر و متعددی از شرارت های او به تهران و مرکز آرسان می شود، نه جانی که حتی سفیر کشور عثمانی در این خصوص از دولت ایران ساکی می شود و به دولت مذکور تذکر می دهد، ولی با تمام این اوصاف اقدام جدی و عملی جهت مجازات عباس خان هیچ وقت صورت نگرفت.

پس می توان گفت علاوه بر نیاز حکومت محلی به گونه افراد جهت فرقه سورانی در منطقه و همچنین مال اندوزی حکام و نقدان

یک ارتش منسجم و قوی که بتواند مست را ایجاد کند به این گونه افراد اجازه هر گونه عملی را می داده و جانب تر از آنکه شریعتمدار اینخاندن شریعه همدا می با آرسان نامه ای به تهران از راه دبیغ و حمایت می کند و حتی اسامی روستاهایی را قید می کند که اصلاً منعم به عباس خان نیست به عنوان نمونه روستای کسک و خرطجی که طبق اسناد و مدارک، معتبر جزو اصلاک خسروخان و محمدصادق چهاردولی بوده است.

در پرورش این گونه افراد نباید از شرایط سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی حاکم بر کشور غافل بود چرا که مجموع این شرایط باعث رشد و ظهور این گونه افراد می شود.

پی نوشت ها:

۱. گزازی، مسعود، کرمانشاهان - کرمانشاه، جلد اول، انتشارات انجمن آذری، بی تا، ص ۳۳.
۲. دایره المعارف، آذری، جلد اول، انتشارات فی انکلیت، بی تا، ص ۳۴.
۳. حوقی، صورت آذربایجان، ترجمه جمعی از نویسندگان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵، ص ۱۰۶.
۴. همان، ص ۱۰۳.
۵. حدود و تعاریف فی المشرق فی الشعب، به کوشش مؤسسه مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۴.
۶. گزازی، مسعود، پیشین، ص ۲.
۷. مردوخ کردستانی، محمد، تاریخ کورد و کردستان، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات انتشارات غربی، ۱۳۵۹، ص ۵۷.
۸. انتشارات سیستانی، اوج، بیل ها و جانورنیسان و الم ایل، انتشارات ایران، جلد چهارم، تهران، مؤسسه آموزشی و انتشاراتی سلی جوان، ۱۳۶۸، ص ۳۳.
۹. کتاب فلسفی، خاطرات کتلی کسانفسکی، ترجمه عبدالغنی حلی، چاپ دوم، تهران، انتشارات کویان، ۱۳۴۴، ص ۲۱.
۱۰. گزازی، مسعود، پیشین، صص ۷۸ و ۷۷.
۱۱. سفرنامه ناصرالدین شاه به عثمان، به کوشش معتمد رضا عباسی و ریویژ بدوی، تهران، سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۲، ص ۳۳.
۱۲. بامداد، هوشی، شرح حال و حال ایران در قرن ۱۹، ۱۴ هجری، جلد اول، تهران، کتابخانه و نشری زواری، ۱۳۷۱، ص ۴۱۱.
۱۳. کتاب فلسفی، پیشین، ص ۳۶.
۱۴. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، از شیو اسناد، سند شماره ۴۵۹، ق ۱۵.
۱۵. همان، سند شماره ۴۵۸، ق ۱۶.
۱۶. اعتمادالسلطنه، محمدحسین خان، روزنامه خاطرات، تهران، انتشارات ایران کیم، ۱۳۷۷، ص ۸۹۶.
۱۷. فی اینها و نامه های دیوانی و نظامی امیر نظام کردی، به کوشش ایرج هشدار تهران، انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۳، ص ۵۰۳.
۱۸. همان، صص ۵۰۹ و ۵۰۸.
۱۹. اعتمادالسلطنه، محمدحسین خان، پیشین، ص ۸۹۶.
۲۰. گزارشها و نامه های دیوانی و نظامی امیر نظام کردی، پیشین، ص ۵۱۰.
۲۱. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، همان، سند شماره ۳۶۴۷، ق ۱۰، صص ۱۰ و ۱۱.
۲۲. همان، سند شماره ۳۶۴۷، ق ۱۰.
۲۳. سازمان اسناد ملی ایران، محل از شیو ۸۷، ت ۳۳، سند شماره ۳۶۴۷، ۳۶۴۸ و ۳۶۴۹.
۲۴. اعتمادالسلطنه، محمدحسین خان، پیشین، ص ۸۹۶.
۲۵. شرح تاجربیم سفرنامه امیر ناصر خان فیض الملک از ۱۲۹۱ ه. ق. جلد اول، به کوشش معتمد رضا عباسی، تهران، سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۴.
۲۶. کتاب فلسفی، پیشین، ص ۳۳.
۲۷. خاطرات فریدالملک همدانی، به کوشش مسعود گزازی، انتشارات

زول، ۱۳۵۶، ص ۱۳۵

۲۸. سند خواندگی علی خان صادقی افسار.

۲۹. خاطرات فریدالملک همدانی، پیشین، ص ۱۰۱.

۳۰. صدر، محسن، خاطرات صدرالاشرف (تهران: انتشارات وحید، ۱۳۴۴)، ص ۱۱۲.

۳۱. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، همان، سند شماره ۶۵۷-ق.

(ضمیمه-س.ش. ۱)

۳۲. صدر، محسن، پیشین، ص ۱۱۲.

۳۳. اذکاتی، پرویز، قراقرزولهای همدان (خاندان امیرالحم شورشی) مجله آینده، سال چهاردهم، ص ۲۷۱.

۳۴. کتاب آبی، به کوشش احمدبشیری، جلد اول (تهران: نشر نو، ۱۳۴۲)، ص ۵۵۸.

۳۵. اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران نامه‌های ظهیرالدوله، به کوشش جهانگیر قائم مقامی (تهران: انتشارات کتابخانه ظهیری، ۱۳۴۸)، ص ۲۱.

۳۶. اردلان، امان‌الله، خاطرات حاج عزّالملک اردلان (زندگی در دوران شش‌پادشاه) (تهران: نشر باصک، ۱۳۷۲)، ص ۲۵.

۳۷. روزنامه صوراسرافیل، شماره ۲۸ (مورخه ۲۵ صفر ۱۳۲۶)، ص ۶.

۳۸. خاطرات فریدالملک همدانی، پیشین، ص ۲۵۸.

۳۹. نصیری، محمدرضا، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، جلد چهارم (تهران: انتشارات موسسه کیهان، ۱۳۷۲)، ص ۱۱۲.

۴۰. همان، ص ۱۱۰.

۴۱. کتاب آبی، پیشین، جلد چهارم، ص ۹۶۰.

۴۲. خاطرات فریدالملک همدانی، پیشین، ص ۳۶۲.

۴۳. نصیری، محمدرضا، پیشین، ص ۱۱.

۴۴. خاطرات فریدالملک همدانی، پیشین، ص ۳۵۲.

۴۵. روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، جلد پنجم (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷)، ص ۳۳۵.

۴۶. همان، ص ۳۳۷.

۴۷. خاطرات وحید، شماره ۳، سال ۱۳۵۹، ص ۸۵.

۴۸. مردوخ کردستانی، محمد، پیشین، جلد دوم، ص ۳۸۱.

۴۹. کتاب آبی، پیشین، جلد ششم، ص ۱۲۸۳.

۵۰. موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، همان، سند شماره ۲۲۷۱۲-ن.

۵۱. صفائی، ابراهیم، رحمان مشروطه (دوره دوم)، چاپ دوم، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳)، ص ۴۱۵.

۵۲. قلی از این تاریخ بین عباسخان چقازی و ولی خان چهاردولی خون من شده بوده آن شرط که یکی از پسران عباس خان (محمود خان) در همه حال بار و همراه عبدالباقی نو، ولی خان باشد.

۵۳. سلطانی، محمدعلی، تاریخ مفصل کرمانشاهان، جلد سوم (تهران: موسسه فرهنگی نشر سیه، ۱۳۷۴)، ص ۶۰۹.

۵۴. هدایت، مهدی قلی (مختار السلطنه)، گزارش ایران (قاجاریه و مشروطیت) (تهران: نشر نقره، ۱۳۶۳)، ص ۳۷۸.

۵۵. مردوخ کردستانی، محمد، پیشین، ص ۳۳۰.

۵۶. فرمانفرمایان اولیس، مهرماه، زندگینامه عبدالحسین میرزا فرمانفرما، جلد دوم (تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲)، ص ۵۱.

۵۷. سلطانی، محمدعلی، پیشین، ص ۶۱۱.

۵۸. کتاب آبی، پیشین، جلد چهارم، ص ۹۶۰.

۵۹. مصاحبه باخاتم افسر صوتی.

۶۰. مردوخ کردستانی، محمد، پیشین، ص ۳۷۷.

* «خطرگر اسمی است کردی که از دو کلمه خر به معنی رودخانه فعلی در مقابل چم که رودخانه دائمی است و طغر به معنی آبادی است که اصطلاحاً خطرگر به معنی روستای در کنار رود می‌باشد».

خطبات ابن کثیر، تاریخ ۲۴ ذی‌حجه ۱۳۴۰، چاپ دوم، ص ۲۰۰

ماده کتبه

بیت مغرب زینب

درد که آید بسید بیرون کند بفرودت بند خسر است، فدای منم ز تو به خون من

در لب که آید مرا که بر جگر من خون خوار است که جگر من در خون من است که آید مرا که

بدر بفرود ما را که باینده بکشد ز ما که کتله، وفادت کج جگر من است که آید مرا که

آن بیت بعد از کلمات برده و برده ای حال همه در خون خوار است که آید مرا که

تا کنون نمی‌توانم بیان کنم که آید مرا که بفرودت بند خسر است که آید مرا که

در وقت شربت شاد برده و برده ای حال همه در خون خوار است که آید مرا که

و حق نداشت هم، علاوه بر اینکه آید مرا که بفرودت بند خسر است که آید مرا که

تبرید که در جگر انداخته



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شماره کتاب ثبت	۸۵۱ /
شماره ثبت	دوبه
تذکره نویسنده	
تاریخ	

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اطلاعات	موضوع اسناد			تاریخ ثبت	تاریخ دریافت	تاریخ اتمام
	نوع سند	موضوع	زبان			

حرف و بیان معاصر ایران
کتابخانه اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اصحاحی عمومی سند و اسناد ملی

کتابخانه اسناد و کتابخانه ملی	مکان	گروه سند
تهران	موسسه اسناد و کتابخانه ملی	اسناد و کتابخانه ملی